

در نسبت دین و عرفان

سید محمد مهدی فرشاد

سید محمد مهدی فرشاد
در نسبت دین و عرفان



انتشارات اندیشه آزادی



سرشناسه: فرشاد، سیدمحمد مهدی، ۱۳۷۲-

عنوان و نام پدیدآور: در نسبت دین و عرفان / سیدمحمد مهدی فرشاد؛ ویراستار: اسد آزادی
مشخصات نشر: قم: اندیشه آزادی، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۱۷۵ ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۳۹۶-۰۰۶-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۶۳ - ۱۷۰؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: تصوف -- دفاعیه ها Sufism -- Apologetic works -- Controversial literature
موضوع: تصوف -- دفاعیه ها Sufism -- Apologetic works -- Controversial literature
موضوع: تصوف -- دفاعیه ها Sufism -- Apologetic works -- Controversial literature
موضوع: تصوف -- دفاعیه ها Sufism -- Apologetic works -- Controversial literature

شناسه افزوده: آزادی، اسد، ۱۳۵۶-، ویراستار

رده بندی کنگره: BP ۲۹۵/۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۶

شماره کتابشناسی ملی: ۹۹۹۲۹۴۱

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



سیدمحمد مهدی فرشاد

در نسبت دین و عرفان

طراح جلد: رامین شیرازی

شمارگان: ۱۰۰۰

همه حقوق چاپ و نشر برای مولف محفوظ است

انتشارات اندیشه آزادی

قیمت: ۱۴۰۰۰۰۰ ریال

تقدیم به پدر، مادر و خواهرم

فهرست

پیش‌گفتار.....	۱
معناشناسی مفهوم دین و عرفان.....	۹
نظریات موجود در باب نسبت دین و عرفان.....	۶۴
طرح پرسش‌های روشمند از نسبت دین و عرفان.....	۱۴۸
منابع.....	۱۶۹

پیش‌گفتار

پرسش از نسبت دین و عرفان در همه سنت‌های دینی سابقه‌ای طولانی دارد. پرسش از این نسبت در سنت دینی اسلام نیز از قرن‌ها پیش و شاید از زمان پیدایی تصوف و عرفان مطرح شده است. پرسشی که به جرئت می‌توان آن را یکی از اساسی‌ترین و جنجالی‌ترین پرسش‌های شکل گرفته در تاریخ اسلام دانست.

گویا بردار کردن حسین بن منصور حلاج (۳۰۹ هـ.ق)، قتل تأثیرانگیز عین‌القضات (۵۲۵ هـ.ق) و بعضی از حوادث معاصر از حل ناشدگی یا اختلاف در پاسخ به پرسش از نسبت اسلام و تصوف ناشی شده‌اند. البته این نزاع‌ها دوسویه بوده‌اند و در مقام نظر و عمل رخ داده‌اند.

نزاع‌ها، تبعیدها، فرار و گریزها و چه بسا تکفیرها و قتل‌ها در تاریخ اسلام^۱ سابقه‌ای دیرینه دارند و این خشونت‌های دوسویه، چه بپذیریم و چه نه، چه مطلوب‌مان باشد و چه نباشد، به عصر ما نیز کشیده شده‌اند. بسیاری از مورخان و نظریه‌پردازان علل سیاسی اجتماعی را برای چنین واقعه‌هایی ذکر کرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که فروگاهی علت‌های متصور برای این وقایع صرفاً به علت سیاسی اجتماعی نادرست است. بنابراین، می‌توانیم و بایستی به دنبال علل بنیادین دیگری بگردیم. یکی از این علت‌های اساسی و بنیادین حل‌ناشدگی مسأله نسبت دین/اسلام و عرفان/تصوف است.

فقها، عارفان مسلمان و کسانی که خود را مسلمان معرفی می‌کنند، هریک به مقتضای حال، زمان و دانش خویش به این پرسش پاسخ داده‌اند. این پرسش

^۱ زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۱۵۴

فقط به جهان اسلام اختصاص ندارد و اذهان غیرمسلمانان را هم به خود مشغول کرده است. به این ترتیب، غیرمسلمانان نیز، هم در درون و هم در بیرون از دین خودشان به این پرسش و پاسخ‌گویی بدان پرداخته‌اند. شرق‌شناسان متعددی در قرن‌های نوزدهم و بیستم میلادی تلاش کرده‌اند که رابطه اسلام و تصوف را نشان دهند. گلدزیهر، نیکلسون، تولوک و دیگران در زمره این شرق‌شناسان می‌گنجند.

در این میان غالب عارفان کمابیش درصدد اثبات برآمدن عرفان از دل دین بوده‌اند و گزاره‌هایی از متن مقدس (قرآن) را به عنوان شاهی بر مدعای خویش آورده‌اند. البته می‌توان دسته‌ای از عرفا را سراغ گرفت که دغدغه اثبات چنین چیزی را نداشتند و آن را مساله‌ای بیهوده می‌دانستند یا حتی رازی حل‌ناشدنی. در مقابل نیز برخی از فقیهان و محدثان انگشت بر برخی از آموزه‌های نظری و عملی صوفیان نهادند که ظاهراً با متن مقدس، روایات و احادیث و برداشت‌های شخصی ایشان از آن‌ها در تعارض است یا متن در قبال آن‌ها سکوت کرده است. همچنین اکثر شرق‌شناسان تلاش کرده‌اند تا نسبت اسلام و تصوف را در خاستگاه آن جست‌وجو کنند. عده‌ای با در نظر گرفتن تشابهات آموزه‌های نظری و عملی سنت‌های عرفانی مختلف و احیاناً نزدیکی جغرافیایی پراکندگی پیروان ادیان و احتمال تاثیرپذیری، تصوف را به مثابه کالایی وارداتی پنداشته‌اند که ریشه در اسلام ندارد. البته همه شرق‌شناسان در این باره هم‌صدا نیستند. در مقابل بسیاری از شرق‌شناسان اثبات کرده‌اند که تصوف برآمده از قرآن و سنت نبوی است.

باری، آرای و مدعای هریک از این صاحب نظران در جریان تضارب و رد و بدل شدن اندیشه‌ها، به نوبه خود نقد شده است؛ به طوری که گویی پرسش بنیادین از نسبت دین و عرفان هنوز بی پاسخ مانده است. پس، این سوال همچنان تازگی دارد. در ابتدا قصد داشتیم، در این نوشته، «نسبت دین و عرفان» را بررسی کنم. اما به نظر رسید که پرداختن به این مساله نیازمند تحقیقی پیشینی^۱ است. عنوان فرعی این کتاب گونه‌شناسی نظریات موجود در باب نسبت اسلام و عرفان است. به این اعتبار کتاب پیش‌رو پیش‌درآمدی بر نسبت دین و عرفان یا مروری بر پیشینه تحقیق نسبت اسلام و تصوف، به طور کلی است.

گونه‌شناسی نظریات موجود در باب نسبت اسلام و تصوف به چندین جهت حائز اهمیت است؛ اولاً، بستری مناسب برای پرداختن به پرسش از نسبت دین و عرفان فراهم می‌کند، زیرا میان دین و عرفان چه نسبتی برقرار است؟ پرسشی بسیار گمراه‌کننده و رهزن است؛ به دیگر سخن، پرسش از چیستی نسبت اسلام و تصوف سوالی مبهم و گیج‌کننده است. لذا در وهله اول بایستی گزارش و تحلیلی از نظریات موجود در این باب به دست داد و در وهله دیگر بایستی این نظریات را سنجید و در آخرین مرحله پرسش/هایی شفاف و دقیق مطرح کرد که محل بحث را روشن کنند.

^۱ در این جا پیشینی یعنی: تحقیقی که قبل از تحقیق دیگر به لحاظ زمانی و منطقی صورت گیرد. در غیر این صورت، گونه‌شناسی به خودی خود تحقیقی پسینی در معنی فلسفی کلمه است؛ به این اعتبار که مبتنی بر شواهد عینی و استقرا است و بر استنتاجات ذهنی بر اساس مبانی کلی مبتنی نیست.

ثانیا، تصویر روشنی از نظریاتی به دست می‌دهد که تاکنون درباره نسبت دین و عرفان در اسلام ارائه شده‌اند. گویا تاکنون همه نظرات در تحقیقی مستقل گردآوری نشده‌اند. این ویژگی باعث می‌شود که خوانندگان این کتاب تقریباً به صورت یکجا با این نظریه‌ها آشنا شوند.

در این نوشته، می‌خواهم نظریات مخالف و موافق ابتدای تصوف بر اسلام را بر اساس نوع دلایلی که از این نظریات پشتیبانی می‌کنند، دسته‌بندی کنم. بنابراین، فصل اول را به معنانشناسی دین و عرفان اختصاص داده‌ام. در این فصل مراد دقیق از تصوف، اسلام، دین و عرفان را بررسی می‌کنم. در فصل دوم به نظریات مخالف و موافق ابتدای تصوف بر اسلام پرداخته‌ام و نشان داده‌ام که صاحبان این نظریه‌ها برای اثبات رای خود، چگونه استدلال کرده‌اند و از چه دلایلی استفاده کرده‌اند؛ و در فصل آخر علاوه بر وارد کردن نقدی عام بر این نظریات، پرسش‌هایی روشمند از نسبت دین و عرفان مطرح کرده‌ام. پرسش روشمند از نسبت دین و عرفان، پرسشی است که ابهام‌زا نباشد و این مهم، جز با معنانشناسی مفاهیم و واژه‌های درون پرسش صورت نمی‌گیرد.

لازم است مطالبی را درباره روش این تحقیق با خوانندگان در میان بگذارم. در روش‌شناسی مطالعات دین، عبارت روش تحقیق به چندین معنا به کار رفته است. اگر مراد از آن منبع^۱ باشد، روش تحقیق پیش رو کتابخانه‌ای است. اما در صورتی که مراد از روش^۲ نحوه جمع‌آوری و دسته‌بندی اطلاعات و نوع

Source ^۱

Method ^۲

پردازش مواد خام تحقیق باشد، روش این تحقیق توصیفی تحلیلی است. البته به این معنا نیست که از روش‌هایی همچون نقادی و... استفاده نکرده‌ام، بلکه متناسب با فضای بحث از آن‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه استفاده کرده‌ام. رویکرد^۱ و نحوه تقرب به بحث نیز بیشتر نقادانه است.

از آن‌جا که «صوفی و عارف» و «تصوف و عرفان» در تاریخ اسلام به یک معنا گرفته شده‌اند و استدلال موافقان «این‌همانی تصوف و عرفان»^۲ در اسلام به نظر محکم‌تر آمده است، در جای جای متن می‌توان آن‌ها را معادل یک‌دیگر در نظر گرفت.

منظور از نسبت، برآمدگی تصوف/عرفان از اسلام/دین است، که با واژه ابتدا مترادف است. واژه نسبت می‌تواند معانی دیگری هم دارد، اما با نگاهی به آثار کسانی که درباره نسبت اسلام و تصوف سخن گفته‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که غالب ایشان نسبت را به همین معنای برآمدن گرفته‌اند و حتی اگر ابتدا را به معناهای متفاوتی فهمیده باشند، در نهایت معنای آن را به برآمدگی تحویل برده‌اند و تقلیل داده‌اند.

گونه‌شناسی از سال‌ها قبل به عنوان یک روش استفاده می‌شده است، به طور ویژه در تئوری‌های زیست‌شناسانه داروین. به طور کلی، گونه‌شناسی نوعی روش تقسیم‌بندی است که برای سهولت در یادگیری استفاده می‌شود. البته علاوه بر فرآیند یادگیری، نقطه شروع مناسبی برای پرداختن به مساله نسبت دین و

^۱ Approach

^۲ مانند شهرام پازوکی، مرتضی مطهری و دیگران.

عرفان است، زیرا نگاهی از چشم پرنده و ماکت‌وار از موضوع تحقیق به دست می‌دهد. بنابراین، به اعتبار زمان و منطق، چنان‌که قبلاً گفته شد، گونه‌شناسی پیشینی و پیش‌درآمد پرداختن به مسأله اسلام و تصوف است و در معنای فلسفی، به اعتبار این‌که از استقرا و مشاهده تجربی استفاده می‌کند، معرفتی‌پسینی است. در توصیف نظریات موجود معمولاً از واژگان نظریه‌پردازان مختلف بهره برده‌ام؛ به عبارت دیگر، از ادبیات و اصطلاحات صاحب‌نظران استفاده کرده‌ام، زیرا این کار کمک می‌کند تا بهتر ابهام و نقاط قوت و ضعف هر یک را بفهمیم. این کار تاحدودی ولو اندک نگارنده را از نقد مستقل هر یک از نظریات موجود، بی‌نیاز می‌کند، زیرا در نحوه طرح و بیان مطالب تلاش شده تا خواننده بتواند سستی هر یک را تشخیص دهد. تشخیص استحکام یا سستی هر نظر مستلزم نقد است. متأسفانه به نظر می‌رسد تاکنون هیچ اثری به طور مستقل به گونه‌شناسی نظریات موجود در باب نسبت اسلام و عرفان نپرداخته است. در آثار متعددی تقسیم‌بندی‌هایی بر اساس شهرت اشخاص نظریه‌پرداز به فقیه، شرق‌شناس، اهل حدیث و... دیده می‌شود؛ مثلاً در کتاب *صوفیان و ضدصوفیان*^۱ که خود نوعی گونه‌شناسی است. اما این نوع تقسیم‌بندی در جهت تنقیح پرسش نسبت دین و عرفان کارکردی ندارد. گونه‌شناسی بر اساس شهرت صاحب‌نظران و شخصیت‌ها همواره می‌تواند زیر سوال برود، زیرا معمولاً شخصیت‌های تاریخی در ادیان به یک چیز شهره نیستند. امام محمد غزالی را در نظر بگیرید، به نظر می‌رسد او را نباید صرفاً یک فقیه یا متکلم بدانیم، اگرچه معمولاً این خطا در

^۱ الیزابت سریه، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱

پژوهش‌های پیشین رخ داده است. در پژوهش پیش‌رو به تقسیم‌بندی و گونه‌شناسی بر اساس دلایل ارائه شده به سود و زیان نظریات مخالف و موافق می‌پردازیم، که در نوع خود جدید و سودمند است. از این جهت سودمند است که هنگامی که دلایل هر دیدگاه را بررسی کنیم نقاط ضعف و قوتش را بهتر درک می‌کنیم؛ و این کار در نهایت به بازان‌دیشی دربارهٔ نسبت دین و عرفان کمک زیادی می‌کند. با این حال، در پرداختن به نظریات موجود، برای ورود به بحث، از همان گونه‌شناسی قدیمی استفاده شده است.

معناشناسی مفهوم دین و عرفان

تمهید

عرفان و دین از جمله موضوعاتی هستند که در دو قرن اخیر کانون مطالعات بسیاری از پژوهشگران بوده‌اند. کاربست این دو واژه به صورت آزاد در ادبیات عوام و بدون ضابطه در نوشته‌های پژوهشگران، باعث شده طیف وسیعی از اندیشه‌ها، اشخاص، گروه‌ها، اعمال و رفتار، عرفانی یا دینی نامیده شوند. تعاریف بی‌شماری از این دو مفهوم توسط دین‌پژوهان، عرفان‌پژوهان، فلاسفه و حتی خود دینداران و عارفان در شرق و غرب عالم ارائه شده که دربردارنده دیدگاه‌های متفاوت دربارهٔ ساختار، ماهیت و جوهره این دو پدیده هستند. اما عالمانه‌ترین تعریف‌ها نیز جامع افراد و مانع اغیار نبوده‌اند. تحقیقاتی که دربارهٔ تصوف و اسلام صورت می‌گیرند، به شناخت مفهومی این دو پدیده نیازمند هستند.

دین و عرفان مانند بسیاری از مفاهیم دیگر (مثل آزادی، عدالت، معنویت و...)، به تعبیر استیس، کلماتِ بداقبالی هستند، زیرا هر دو مفهوم، نوعی ابهام و کژتابی را تداعی می‌کنند.^۱ به نظر می‌رسد که ما در مواجهه با بعضی از واژه‌ها با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که می‌توان آن را بحرانِ تعریف نام نهاد. بحران تعریف تداعی‌کننده نوعی ناتوانی از تعریف جامع و مانع است. عجز از ارائه تعریف جامع و مانع، هرگز به معنای این نیست که از این قبیل مفاهیم باید دست شست؛ بلکه به این معناست که باید از تلاش برای ارائه تعریف ارسطویی از این

^۱ استیس، ۱۳۹۲، ص ۴

مفاهیم (و مفاهیمی مانند این‌ها مثل: آزادی، عدالت و...) صرف‌نظر کرد؛ اما بایستی تفسیر و تبیینی بهتر از این دو مفهوم ارائه داد. به نظر می‌رسد که نظریه شباهت‌های خانواده‌وار ویتگنشتاین و تعریف شیخ اشراقی هر دو تلاش‌هایی برای گذر از تعریف ارسطویی در غرب و شرق باشند. فهم تاریخی بشر از مفهوم دین و عرفان، و تحلیل آن می‌تواند در تبیین بهتر ساختار، عناصر و اصول این هر دو، یاری‌بخش و مفید باشد.

بررسی معناشناختی واژه‌های خاص از چند جهت دشوار است: یکی از این جهت که هر واژه کاربست گسترده و متفاوتی در طول تاریخ داشته است؛ و دیگر آن‌که هر واژه یا اصطلاح غالباً در یک شبکه مفهومی، یعنی در یک رابطه دیالکتیک با دیگر واژگان و مفاهیم معنادار می‌شود؛^۱ همچنین، این دو واژه هم مشترک معنوی‌اند و هم مشترک لفظی؛ افراد مختلف، فهم اجمالی و درک عرفی^۲ از این دو مفهوم دارند؛ دیگر این‌که دارای ابعاد، عناصر و وجوه مختلف هستند؛ و نیز در هنگام تعریف یا توصیف معمولاً به وجه یا کارکردی خاص فروکاسته شده‌اند.

به هر حال، بررسی واژه‌شناختی و تعاریفی که تاکنون از آن‌ها ارائه شده نقطه شروع خوبی برای ایضاح مفهومی هر دو مفهوم دین و عرفان است. در این فصل، ابتدا در مفهوم عرفان و سپس در مفهوم دین کندوکاو معناشناختی می‌کنیم. گویا هر یک از مفاهیمی که تعریف کردن‌شان دشوار و چه بسا ناممکن است،

^۱ مهربانی و حیدری، ۱۳۸۹، ص ۲۲۸

^۲ Common sense

سطوح معانی متفاوتی دارند. منظور از ایضاح مفهومی این است که این سطوح را بازشناسی کنیم و فهم‌مان را از آن‌ها شفاف‌تر کنیم.

واژه‌شناسی و ریشه‌شناسی عرفان

عرفان در زبان عربی

پیش از بررسی لغت‌شناسانه واژه «عرفان» تذکر این نکته لازم است که درباره اشتقاق لغوی این واژه ابهام و اختلاف نظر وجود ندارد. هم‌چنین این واژه در آثار صوفیان متقدم کاریست چندانی نداشته و از واژه «تصوف» به جای آن بهره برده‌اند. واژه «عرفان» مصدر ماده «عَرَفَ» به معنی شناختن است. اسم فاعل آن «عارف» و دیگر مصدرش «معرفت» است. اگرچه از نظر معنا شباهت‌هایی به «عَلِمَ» دارد، اما وجوه افتراقی نیز دارند: یکی این‌که عرفان و معرفت به درک و شناختی اشاره می‌کند که با تفکر، تأمل و تدبر به دست می‌آید؛^۱ یعنی فاعل شناسا در فرآیند شناخت از ظاهر به باطن موضوع شناخت حرکت می‌کند. چنان‌چه در متن مقدس مسلمانان، قرآن، نیز به همین معنا به کار رفته است که حاکی از شناختی ژرف و عمیق است: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۲.

^۱ راغب الاصفهانی، ۱۳۸۴، ص ۳۳۱

^۲ بقره/۱۴۶: کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند؛ و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند، و خودشان [هم] می‌دانند. در سراسر نوشته پیش رو از ترجمه استاد فولادوند استفاده شده است.

دیگری این که عرفان به نوعی علم اشاره دارد که بعد از جهل یا فراموشی حاصل می‌شود.^۱ و گویا به این خاطر است که عالم از نام‌های خداوند است، اما عارف از اسما و صفات خداوند نیست، زیرا در الهیات و معرفت دینی ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) علم خداوند ازلی و غیرمسبق به جهل و فراموشی است و چون علم به شناخت پس از فراموشی اشاره ندارد، از آن برای توصیف خداوند استفاده شده است.^۲ نهج البلاغه نیز عرفان را در معنای لغوی آن به کار برده است؛ آن‌جا که می‌گوید: «الحمد لله الذي اظهر من آثار سلطانه و جلال كبريائه ما حير مقلی من عجائب قدرته، وردع خطرات همائم النفوس عن عرفان كنه صفته...».^۳ پس، در نهج البلاغه نیز عرفان در معنای شناخت انسان از صفات الهی به کار رفته است، شناختی که پس از فراموشی حاصل می‌شود.

از دیگر ویژگی‌های واژه عرفان کاربرد آن برای شناخت چیزها و موضوعات شناخت خاص است که برای آن‌ها از واژه علم استفاده نمی‌شود؛ مثل: «الله» که عربی‌دانان از «علم» برای شناخت آن استفاده نمی‌کند، به همین خاطر است که «علمتُ الله» نادرست است و باید از «عرفتُ الله» سخن گفت.

^۱ رک: دهخدا، لغت‌نامه، ج ۱، ص ۱۵۸۱۸

^۲ دامادی، ۱۳۶۷، ص ۱

^۳ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶ یعنی: سپاس خداوندی را که برخی از آثار سلطنت و شکوه بزرگواری خویش را آشکار ساخت، تا حقه دیدگان را از شگفتی‌های قدرتش متحیر ساخت و نگاههای دزدانه مردمان را از درک ژرفای وصف خویش بازداشت.

عرفان در زبان انگلیسی

مسیحیان و پژوهشگران مسیحیت از واژه **Mysticism** برای اشاره به عرفان استفاده می‌کنند. ظاهراً دو ریشه^۱ برای آن متصور شده‌اند که هر دو حاکی از «سرنگهداری» و «رازورزی» است. اگرچه، چنان‌چه بعداً خواهیم گفت، بسیاری از عرفان‌پژوهان ایرانی با این‌که میستیسیزم را معادل عرفان و تصوف بدانیم مخالف‌اند. در قاموس‌های دوزبانه معمولاً واژه **Gnosticism** را هم معادل عرفان قرار می‌دهند.^۲ اما بهتر است که این واژه در اشاره به معنای لغوی‌اش، معرفت (دانش) باطنی، به کار رود. گاهی از واژه **Sufism** با حرف اول بزرگ برای اشاره به تصوف، و با حرف اول کوچک برای اشاره به عرفان به طور کلی استفاده شده است.^۳

گویی واژه عرفان به دو سطح معنایی آموزه‌های عملی و آموزه‌های معرفتی (عرفان عملی و نظری) از سطوح معانی متصور برای عرفان اشاره دارد. اما به نظر می‌رسد که با گذشت زمان این واژه برای اشاره به عرفان نظری بیشتر استفاده شده است. «رازورزی» آموزه‌ای عرفانی و کمابیش مشترک در میان سنت‌های عرفانی است. هم‌چنین، دربرگیری معرفت و شناخت نیز به طور مستقیم به عرفان نظری اشاره دارد. اگر دست‌یابی به این معارف بلاواسطه و بدون کسب و آموزش صورت گیرد، یعنی توسط عارف ادراک شود، به طور

^۱ این دو ریشه عبارت‌اند از: **Mystic** و **Mystery**.

^۲ رک: موسوی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸

^۳ رک: موحیدیان عطار، ۱۳۸۸، فصل اول، بخش اول

غیرمستقیم به عرفان به معنای تجربه/حال عرفانی دلالت دارد. آیا عرفان به جز این دو سطح معنایی، سطوح معنایی دیگری هم دارد؟ در ادامه این را خواهیم فهمید.

واژه‌شناسی و ریشه‌شناسی تصوف

تردیدی نیست که در جغرافیای فرهنگی اسلام از واژه تصوف به جای عرفان استفاده می‌شده است و این دو واژه در تاریخ اسلام تا حدود دوران صفویه به جای هم استفاده می‌شده‌اند.^۱ مستشرقان غربی که معمولاً نگاهی دقیق‌تر دارند نیز از واژه Sufism برای اشاره به عرفان ظهور و بروز یافته در جغرافیای اسلام استفاده می‌کنند. اما برخی این کاربرد را روا نمی‌دارند که به آن‌ها بعداً خواهیم پرداخت.

درباره ریشه لغوی تصوف و صوفی و چگونگی اشتقاق آن اختلاف نظر زیادی وجودی دارد،^۲ به گونه‌ای که استاد همایی در مقدمه مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، بیست ریشه برای آن ذکر کرده است. ظاهراً می‌توان آن‌ها را در ده معنی خلاصه کرد. نه این‌که از ده معنی صرف نظر کنیم، بلکه ده معنی به گونه‌ای ده معنای دیگر را در خود دارند و متضمن دیگر معانی نیز هستند.

اول این‌که این واژه مشتق نیست، بلکه اسم جامدی برای نامیدن یک گروه است؛ دوم از واژه یونانی Sophia یا Soph به معنی «حکمت» گرفته شده است. این

^۱ موحیدیان عطار، ۱۳۸۸، ص ۶۱

^۲ رک: همایی، ۱۳۶۲، ص ۵۲ به بعد؛ نیز: سراج، بی‌تا، ص ۲۳؛ هم‌چنین: بدوی، بی‌تا، ص ۸

رای منسوب به *ابوریحان بیرونی* است؛ سوم این که از «صفه»^۱ اشتقاق یافته است؛ از «صوفه» که نام قبیله‌ای بوده که وظیفه خدمت و رسیدگی کعبه را به عهده داشتند، و از این جهت عارفان را صوفی نامیده‌اند که ایشان نیز خدمت اهل خانه کعبه، یعنی خداوند، می‌کنند؛ چهارم این که از «صوفان» که به قبیله «بنی صوفه» اشاره می‌کرده، اشتقاق یافته است؛ پنجم این که از «صفا» و «صفوت» به معنای پالایش و پاکی (بی‌غشی) اشتقاق یافته است؛ ششم این که از «صوفانه» که نام گیاهی کوتاه است و کنایه از تواضع عرفا داشته مشتق شده است؛ هفتم این که از «مصافاه» مشتق شده و اشاره به قبول تربیت و پرورش خدا از سوی عارف دارد؛ هشتم این که از «صف» به معنای پیش‌قدمی اشتقاق یافته است؛ نهم این که از «صفه» اخذ شده که اگر چنین باشد، نسبتش با تصوف و عرفان نامشخص است؛ و دهم و از همه مشهورتر این که از «صوف» به معنای پشمینه‌پوشی گرفته شده و به ترک دنیا و ریاضت و زهد عارفان اشاره دارد.^۲ هر یک از این وجوه اشتقاق یادشده، حتی بدون فرض قطعیت‌شان، به آموزه‌ای نظری یا عملی از عرفان و تصوف اشاره دارند، برای مثال به زهد، پاکی و خلوص و غیره.

گویی از بررسی زبان‌شناختی نام‌ها و اصطلاحات موجود در غرب و شرق، چند نتیجه مهم اما غیر قطعی می‌توان استنباط کرد:

۱. عرفان دست‌کم دو بعد دارد: غایت یا موضوع عرفان و دیگری عرفان به مثابه طریق. موضوع عرفان گویا معرفت رازآلود و بی‌واسطه الوهیت

^۱ نام قسمتی از مسجد پیامبر در مدینه که پناه‌گاه یا عبادت‌گاه اصحاب زهدپیشه ایشان بوده است.

^۲ موحیدیان عطار، ۱۳۸۸، ص ۶۳؛ نیز رک: روحانی پیرانشهر، ۱۳۸۵، ص ۴۹-۵۰.

است درحالی که اگر به مثابه طریق انگاشته شود به برخی از آموزه‌های عملی اشاره دارد.

۲. کانونی‌ترین مفهوم که از بررسی نام‌ها بدست می‌آید، همانا معرفت است؛ معرفتی بی‌واسطه، عمیق و باطنی.

۳. معرفت می‌تواند به دو مقوله اشاره داشته باشد؛ یکی آموزه‌های نظری برآمده از تجربه عرفانی یا همان کشف و شهود و دیگری خود کشف و شهود.

حال اگر چه واژه تصوف به سه معنای تجربه عرفانی، عرفان نظری و عرفان عملی اشاره دارد، اما به نظر می‌رسد که با گذشت زمان دلالت این واژه به عرفان عملی بیشتر شده است. بی‌وجه نیست اگر ادعا کنیم که /استاد مرتضی مطهری با چنین برداشتی، تصوف را برای اطلاق به جنبه اجتماعی و نمود بیرونی عرفان مناسب دانسته است.^۱

بررسی کاربرست‌های اصطلاحی تصوف

بزرگان تصوف همواره کوشیده‌اند تا تعریف تصوف را تعریف کنند. از این رو کاربرست تصوف در آثار صوفیان بسامد زیادی دارد. سهروردی^۲، صاحب عوارف المعارف، در این باره می‌گوید: «اقوال المشايخ في ماهية التصوف تزيد على الف

^۱ مطهری، ۱۳۶۲، ص ۱۸۶

^۲ شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی که با شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی معروف به شیخ اشراق (شیخ مقتول) متفاوت است. سهروردی صاحب عوارف از معاصران ابن عربی و از عارفان نامی است که در سال ۶۳۲ هـ ق وفات کرده است.